



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: مباحث مقدماتی - مقدمه ششم: بررسی تبعیت و جوب مقدمه از
ذی المقدمه در اطلاق و اشتراط - نظریه سوم (صاحب فصول)
بررسی ادله صاحب فصول - (دلیل سوم)

تاریخ: ۱۷/دی/۱۳۹۶
مصادف با: ۱۸ ربیع الثانی ۱۴۳۹

جلسه: ۴۴
سال نهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم صاحب فصول چند دلیل بر این که از بین مقدمات تنها مقدمه موصله واجب است اقامه کرده اند. سه دلیل ذکر شد و اشکالاتی که محقق خراسانی نسبت به این ادله داشتند نقل شد. پاسخ هایی به اشکالات داده شد که بعضا بیان گردید. در رابطه با دلیل سوم و اشکال و جوابی که داده شد، بعضی از دوستان سوال داشتند و ابهاماتی برایشان باقی مانده بود لذا اجمالا دلیل سوم را به همراه اشکال محقق خراسانی و پاسخ هایی که بعضی از آن ها در جلسه گذشته اشاره شد، در این جلسه بیان می کنیم.

دلیل سوم

مدعای صاحب فصول این است که مطلق مقدمه واجب نیست و تنها مقدمه ای وجوب گیری دارد که موصل به ذی المقدمه باشد، یعنی ذی المقدمه مترتب بر آن شده باشد.

دلیل سومی که ایشان اقامه کردند این بود که غرض از ایجاب مقدمه این است که مکلف به واجب برسد. پس مقدمه به این جهت واجب شده است که در سلسله علت وجودی ذی المقدمه و واجب قرار بگیرد؛ و الا اگر غرض این نبود که واجب محقق شود و ذی المقدمه ترتب پیدا کند، انگیزه ای برای مولا نبود که بخواهد مقدمه را واجب کند. پس همه داعی مولا برای ایجاب مقدمه وصول به ذی المقدمه است. شاهد بر این مطلب نیز وجدان است. با رجوع به وجدان در می یابیم که کسی که اراده می کند چیزی را، در واقع مقدمات آن را نیز اراده می کند. ولی چه مقدماتی را؟ مقدماتی که موصل به مطلوب او هستند. پس اراده مولا اگر به چیزی تعلق می گیرد به تبع آن به مقدماتی که رساننده به ذی المقدمه هستند نیز تعلق می گیرد. اما مقدماتی که غیر موصله هستند مسلما متعلق اراده مولا نیستند. مقدمه ای که رساننده به مطلوب نباشد مراد مولا نمیتواند باشد. این یک امر وجدانی است. کسی که مثلا قصد دارد نزد دکتر رود و رفتن او به دکتر نیاز به مقدماتی دارد، قهرا اراده او متعلق می شود به مقدماتی که او را به دکتر برساند. معنا ندارد کسی که قصد دارد نزد دکتر برای علاج مرض برود، مقدماتی را اراده کند که او را به دکتر نمی رساند. پس مقدماتی وجوب دارند که موصل به ذی المقدمه باشند.

اشکال محقق خراسانی به دلیل سوم

ایشان دو اشکال به این دلیل وارد کردند:

اشکال اول محقق خراسانی

کانه صاحب فصول ایصال به مقدمه را به عنوان غرض از وجوب ذی المقدمه مطرح کرده است. در حالی که این غرض، غرض مقدمه نیست. غرض اصلی از مقدمه تمکن از رسیدن به ذی المقدمه است نه خود رسیدن. مقدمه به چه علت مقدمیت دارد؟ برای این که انسان را متمکن کند که بتواند به ذی المقدمه برسد. غرض توان مندی برای وصول به ذی المقدمه است نه خود وصول به ذی المقدمه و این تمکن از وصول به ذی المقدمه در همه مقدمات وجود دارد؛ چه موصل باشد چه نباشد. پس مطلق مقدمات این خاصیت را دارند که اتیان کننده به آن را متمکن از وصول به ذی المقدمه قرار می کند و فرقی بین موصل و غیر موصل نیست.

پاسخ

محقق خراسانی از کلام صاحب فصول به نحوی برداشت کردند که گرفتار این مشکل شده است. صاحب کفایه گمان کرده است که وقتی صاحب فصول بحث از قید موصله می کند، کانه موصلیت و رسیدن به ذی المقدمه یک وصف تکوینی و قهری برای مقدمه است. لذا ایشان می گویند: موصلیت نمی تواند وصف تکوینی باشد بلکه غرض از مقدمه تمکن است و این در همه مقدمات وجود دارد.

پاسخ این است که صاحب فصول موصل بودن را وصف تکوینی قرار نداده؛ بلکه آن را به عنوان قید قرار داده است ولی نه قید وجوب بلکه قید واجب.

در مقام ثبوت که بحث می کردیم گفتیم اگر وصول به ذی المقدمه بخواهد قید وجوب باشد، سر از استحاله در می آورد؛ ولی اگر قید واجب باشد استحاله ای ندارد و اشکالات دور و تسلسل و بعضی امور دیگر نیز پاسخ داده شد.

پس به نظر صاحب فصول نصب سلم به نحو مطلق واجب نیست. واجب عبارت است از نصب سلمی که به دنبال آن ذی المقدمه یعنی کون علی السطح محقق شود. لذا اگر کسی که را در نظر بگیریم که نصب سلم را انجام داده ولی بالای پشت بام نرفته آیا می توانیم بگوییم او به یک واجب عمل کرده است؟ اگر کسی نردبان بگذارد و بالای پشت بام رود می گوییم این کار لازم و واجبی کرده و برای این که به بالای پشت بام برسد باید نردبان نصب می کرد. لذا تا این ذی المقدمه محقق نشده، حالت انتظار داریم. اگر ذی المقدمه محقق شد کشف می کنیم که نصب نردبان واجب غیری بوده؛ اما اگر شخص بالای پشت بام نرفت و ایصال محقق نشد، آن موقع کشف می کنیم که نصب نردبان وجوب غیری نداشته است.

بنابراین اشکال محقق خراسانی مبنی بر این که غرض از مقدمه تمکن از وصول به ذی المقدمه است، صحیح نیست. این مبتنی بر یک برداشت نادرستی از کلام صاحب فصول است. چون محقق خراسانی گمان نموده که مرحوم صاحب فصول که بحث مقدمه موصله را مطرح کرده منظورشان مقدمه ای است که اثر تکوینی آن رسیدن به ذی المقدمه و ایصال به ذی المقدمه است. درحالی که این چنین نیست.

اشکال دوم محقق خراسانی

قبول داریم اراده متعلق به ذی المقدمه قهرا اراده ای به سوی مقدمه نیز ایجاد می کند. زیرا غرض از ایجاد مقدمه رسیدن به ذی المقدمه است و این که مقدمه را در سلسله علت و جودی ذی المقدمه قرار بدهد. چرا مولا می گویند نردبان بگذار؟ زیرا با این

واجب کردن نردبان را جزء علل تحقق ذی المقدمه یعنی کون علی السطح قرار می دهد زیرا اگر این نبود مولا انگیزه ای برای واجب کردن نداشت. محقق خراسانی می فرماید: این را قبول داریم که غایت و غرض اراده غیریه متعلق به مقدمه وصول به ذی المقدمه است. یعنی اگر مولا اراده ای ولو غیریه به مقدمه داشته باشد به این جهت است که عبد با این کار به مطلوب نفسی و ذی المقدمه برسد. ولی بحث ما در جایی است که مقدمه تحقق پیدا کند ولی غایت محقق نشود. در این که غرض مولا از ایجاب مقدمه رسیدن به ذی المقدمه است تردیدی نیست؛ ولی ما می گوئیم اگر فرض کنیم جایی مقدمه تحقق پیدا کرد، مثلا نصب سلم صورت گرفت ولی غایت که کون علی السطح باشد واقع نشد و عدم وقوع ذی المقدمه نیز ربطی به اشکال و نقص در مقدمه ندارد. تکلیف چیست؟ ممکن است عبد نردبان بگذارد تا بالای پشت بام برود ولی پله های نردبان شکسته است و امکان استفاده وجود ندارد. پس فرض این است که مقدمه هیچ مشکلی ندارد و خود مکلف نظرش عوض می شود.

حال بحث این است که این مقدمه ای که کاملا مهیا بوده برای این که مکلف را به ذی المقدمه برساند ولی خود مکلف از آن استفاده نکرده و لذا وصول محقق نشده؛ آیا باعث می شود مقدمه وجوب غیریه خودش را از دست بدهد؟ چرا اگر غایت مترتب نشد، مطلوبیت غیریه و وجوب غیریه مقدمه از بین برود. چه ربطی به مقدمه دارد؟ اگر قرار بود در مطلوبیت غیریه هر دو الغایه، ترتب غایت اثر داشته باشد پس قهرا غایت نیز به عنوان یک قیدی در متعلق غایت باید اخذ می شد و یک وجوب غیریه نیز به غایت تعلق می گرفت. آن چیزی که برای مولا مطلوب است غایت است. حال چطور چیزی که مطلوبیت دارد وجوب غیریه و مطلوبیت غیریه نداشته باشد؟

پس اشکال محقق خراسانی در اینجا به این بخش است که چون غایت، وصول به ذی المقدمه است در جایی که غایت محقق نشود، آیا این وجوب غیریه از بین می رود. اگر قرار باشد این وجوب غیریه از بین برود لازمه اش این است که غایت قید باشد و غایت به عنوان قید در متعلق وجوب غیریه اخذ شود که هنگامی که آن قید منتفی شد مقید نیز از بین برود در حالی که این مطلب بدیهی البطلان است.

به نظر محقق خراسانی، صاحب فصول مرتکب خلط بین جهات تعلیلیه و جهات تقییدیه شده است. محقق خراسانی می فرماید: صاحب فصول گمان کرده که هر چیزی اگر علت باشد قید نیز هست. درحالی که قید یک چیز است و علت چیز دیگری است. جهت تعلیلی غیر از جهت تقییدی است. ایشان گمان کرده است چون وصول به ذی المقدمه غایت است، پس معلوم می شود وصول به ذی المقدمه یک علت غایی است. چرا مقدمه واجب شده است؟ زیرا عبد را به ذی المقدمه می رساند. پس وصول به ذی المقدمه شده علت غایی. واضح است که اگر چیزی دائر مدار علت باشد تا وقتی موجود است که علت باشد. اما اگر علت وجود نداشته باشد آن شیء نیز موجود نیست. اگر علت ترتب حکم وجوب غیریه، آن غایت باشد معلوم است اگر آن غایت نباشد حکم ترتب پیدا نمی کند ولی فرق است بین این که چیزی علت باشد یا قید باشد.

اگر موضوع این حکم را نگاه کنیم، موضوع حکم می تواند مطلق باشد و می تواند مقید باشد. اگر موضوعی مقید بود قهرا با بودن آن قید حکم ثابت می شود و اگر آن قید نباشد حکم اصلا ثابت نمی شود؛ ولی می تواند یک موضوع مطلق باشد و مقید به قیدی نباشد اما یک علت غایی داشته باشد. علت غایی در واقع نقش واسطه را اجراء می کند. اگر این علت وجود داشت کانه واسطه ثبوت حکم مهیا است و اگر این علت نبود واسطه ثبوت حکم مهیا نیست؛ ولی موضوعش مطلق است. علت بودن وصول به ذی

المقدمه برای وجوب مقدمه، معنایش این نیست که موضوع حکم وجوب گیری یعنی مقدمه را مقید کنیم؛ مقدمه مطلق است. پس مطلق مقدمه برای این غایت واجب می شود. غایت از وجوب مقدمه وصول به ذی المقدمه است، این غایت اگر باشد مقدمه وجوب دارد و اگر این غایت نباشد حکم ترتب پیدا نمی کند پس علت غایی سبب ترتب حکم است و سبب ترتب حکم و واسطه بودن برای ثبوت حکم یک چیز است، مقید بودن موضوع چیز دیگری است. صاحب فصول کانه بخاطر این که این غایت وجود دارد گمان کرده است که این غایت قید موضوع است.

پس محقق خراسانی می فرمایند: ما قبول داریم که غایت از مقدمه ایصال به ذی المقدمه است ولی غایت جهت تعلیلی دارد برای حکم نه جهت تقییدی و صاحب فصول بین این دو خلط کرده است. ایشان می فرمایند: درست است که این غایت یعنی رسیدن به ذی المقدمه واسطه شده برای ثبوت وجوب به نحوی که اگر سوال کنند چرا مقدمه واجب شده است؟ پاسخ این است که برای این که مکلف به ذی المقدمه برسد اما این جهت تعلیلی موجب تقیید نمی شود یعنی موجب نمی شود که بگوییم حکم وجوب فقط بر مقدمه ای بار می شود که موصل باشد، جهت تقییدی باعث می شود که موضوع حکم مقید شود اما جهت تعلیلی باعث تقیید موضوع حکم نمی شود. واسطه در اثبات حکم است ولی نقشی در این که موضوع را محدود کند ندارد. این دو، دو وادی جدا از هم می باشند و ربطی به هم ندارند. این که حکم در یک شرایط خاصی ثابت شود غیر از این است که حکم در یک امر محدودی ثابت شود. موضوع می تواند مطلق مقدمه باشد اعم از موصل و غیر موصل اما حکم به واسطه آن علت غایی مترتب شود.

پاسخ

امام خمینی در پاسخ به محقق خراسانی: قبول داریم بین جهت تعلیلی و تقییدی فرق است. ولی این در همه موارد قابل قبول نیست. در مسائل عقلیه نمی توانیم بین این دو تفکیک کنیم. در مسائل عقلیه همه جهات تعلیلیه به جهات تقییدیه بر می گردد. زیرا در مقام تحلیل عقل و مسائل عقلی اساساً اهمال و اجمال معنا ندارد. در مقام اثبات امکان اهمال و اجمال وجود دارد، ممکن است کسی دلیل را به نحوی بیان کند که امور را مجمل یا مهمل بگذارد ولی در مقام ثبوت و به حسب واقع اگر از عقل سوال کنیم که توجه درکی از ملازمه بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه داری، آیا ملازمه بین وجوب مطلق مقدمه و وجوب ذی المقدمه می بینی یا ملازمه بین وجوب مقدمه موصله و وجوب ذی المقدمه می بینی؟ عقل این جا در واقع به عنوان مُدرک ملازمه، ملازمه را بین وجوب مطلق مقدمه با وجوب ذی المقدمه نمی بیند. زیرا عقل به این غایت توجه می کند. عقل می گوید به چه دلیل مقدمه واجب شده؟ برای این که ایصال تحقق پیدا کند و عبد به ذی المقدمه برسد. حال چطور عقل می تواند قبول کند که ایجاب و واجب کردن آن به غرض رساندن عبد به ذی المقدمه باشد؛ اما در عین حال قیدیت نداشته باشد؟

یا باید همانند مشهور بگوییم وجوب گیری به مطلق مقدمه تعلق گرفته است و ایصال نقشی ندارد که در این صورت از مسیر صاحب فصول خارج می شویم. ولی اگر قبول کنیم که ایصال ولو به عنوان غایت مدخلیت دارد دیگر نمی توانیم غیر از قالب تقیید تصویر دیگری داشته باشیم. زیرا عقل می گوید ذی المقدمه واجب شده برای این که موصل به ذی المقدمه باشد. یعنی اگر ایصال مهم است معنایش این است که این مقدمه در صورتی واجب است که عبد را به ذی المقدمه برساند و این ایصال قید است. پس چرا نگوییم ایصال قید است؟ این که محقق خراسانی می فرماید بین جهت تعلیل و جهت تقییدی خلط شده حرف درستی نیست.

«الحمد لله رب العالمين»